

# روشن‌فکران عرفی و علمای سنتی

محمدجواد روح

یادنامهٔ رسالهٔ مشروطه‌خواهی (ضمیمه روزنامهٔ شرق) مرداد ۸۴

**چکیده:** «روشن‌فکران عرفی و علمای سنتی» عنوان مقاله‌ای است که کوشیده، تا با مقایسه چهار جنبش مشروطیت، نهضت نفت، انقلاب اسلامی و جنبش اصلاحات، به نقش‌آفرینی ویژه روشن‌فکران و علما در آنها پرداخته و ویژگی خاص عصر مشروطه را در نحوه تعامل این دو گروه بیان نماید.

نویسنده مدعی است، در تمام جنبش‌های مشروطیت، نهضت نفت، انقلاب اسلامی و جنبش اصلاحات، دو طیف روشن‌فکر و سنتی حضور داشته‌اند و اختلاف دیدگاه نیز وجود داشته است؛ البته تنها در مشروطه بود که، میان به وجود آورندگان آن، نزاع به بالاترین حد خود، یعنی حذف فیزیکی انجامید. در نهضت نفت، با وجود اختلافات میان مصدق و آیت‌الله کاشانی، احترام متقابل حفظ شد؛ در انقلاب اسلامی، به دلیل شخصیت «کاریزماتیک» امام خمینی علیه السلام و اخلاق دینی - دمکراتیک، شخصیت‌های طراز اول ملی نظیر بازرگان، خشونت در بدنه جامعه باقی ماند و به نخبگان کشیده نشد؛ در جنبش اصلاحات نیز برخورد‌ها از مرز نقد هر چند صریح، فراتر نرفت و مبانی ارائه شده از سوی چهره اصلی اصلاحات (خاتمی) به گونه‌ای بود که هر چه را برمی تافت، خشونت نبود. نویسنده در تشریح این نظر، مطلب را چنین می‌گشاید که، علما در نهضت مشروطه نقش سنتی خود را به عنوان یک نهاد اجتماعی، برای برآمدن یک سیستم مدرن (سلطنت مشروطه به جای سلطنت مطلقه) ایفا کردند. این

بازتاب اندیشه ۶۹  
۳۲  
روشن‌فکران  
عرفی و  
علمای سنتی

جایگاه نهادی روحانیت، ناشی از نزدیکی آنها با بدنه جامعه از یک سو و استقلال مالی ناشی از گردش وجوهات از سویی دیگر بود؛ از این رو، نه چونان حاکم از مردم دور بود و نه چونان رعیت ضعیف و بدون قدرت. این جایگاه باعث می‌شد، روحانیت به عنوان پناه‌گاهی برای مردم و رعیت در مقابل ظلم و جور حاکمان باشند. این ویژگی باعث نقش‌آفرینی ویژه روحانیت، در جریان مشروطه گردید. با امضای حکم مشروطه، جنبه سلبی مشروطه (عقب‌نشاندن شاه) تحقق یافته بود؛ اما جنبه ایجابی ماجرا و این‌که بانیان مشروطه می‌خواهند چه کنند، مسئله‌ای بود که مخالفت برخی روحانیون مانند شیخ فضل‌الله را برانگیخت. مجلس شورا در این میان، از همه حساس‌تر بود. تا قبل از مشروطه تنها قانون مورد پذیرش همگان، قانون شرع بود، که روحانیون تنها مفسران آن به حساب می‌آمدند؛ ولی با مطرح شدن ماجرای مجلس، این جایگاه روحانیت باعث می‌شد، بعد از مشروطه نیز، روحانیت بخواهد مستقل از قوانین مدون، به فعالیت بپردازد؛ حتی روحانیون مشروطه‌خواهی، چون بهبهانی نیز سعی در حفظ این جایگاه داشت. فعالیت‌های خارج از قانون برخی روحانیون باعث بروز نقدها و اختلافاتی میان روشن‌فکران و روحانیون می‌شد. دلایل مختلفی برای چرایی این درگیری‌ها گفته شده است؛ «برخی که مدافع سنت‌گرایان هستند، رویکرد روشن‌فکران عرفی را عامل این ستیزه‌ها می‌دانند. طرفداران مشروطه اما، سنت‌گرایان را، به همراهی با استبداد و شکل دادن اتحادی سیاسی - مذهبی علیه خود متهم می‌کنند؛ اما به نظر می‌رسد مبانی متضاد دو جریان، اصلی‌ترین عامل اختلاف بود.»

تلاش میانه‌روهای دو طیف سنتی و روشن‌فکر، برای در نظر گرفتن اهداف اصلی و فرعی به منظور کم کردن شکاف‌ها میان دو طیف سنتی و مدرن، نتیجه‌ای حاصل نکرد، چون «مبنای اجتماعی متفاوت دو جریان مانع از این می‌شد که، با گفتمان‌سازی‌های میانه، روانه مسائلی حل و مشکلات؛ چرا که واقعیت آن بود که مشروطه نه تنها آمده بود تا سلطان را محدود و قدرت او را مشروطه کند، که دیگر پایه جامعه ایرانی یعنی روحانیت را هم تضعیف می‌کرد.»

لیبرالیسم به عنوان بیان مشروطه، اگر چه ضد دین نبود اما در کنار نفی سلطنت، راهی می‌گشود که جایگاهی برای دین، شریعت و... باقی نمی‌گذاشت و درک دقیق و صحیح این تضاد و دوگانگی بود، که کسانی چون شیخ فضل‌الله را، به مخالفت با مشروطه واداشت و یا کوشیدند بپسوند «مشروع» آن را از محتوا خارج کنند. از همین رو، حتی به قیمت همراهی با محمدعلی شاه، در جهت ناکام ماندن مشروطه تلاش کردند؛ تلاشی که دو طرف ماجرا

موجودیت خود را در حذف رقیب می‌دیدند، و سعیی که در جنبش‌های بعدی، هیچ‌گاه آشکار نشد. در سایر جریان‌ها یا لیبرالیسم به اندازه مشروطه پررنگ نبود و یا به گونه‌ای از نفوذ سنت کاسته می‌شد و یا در قالب‌های جدید در سیاست مدرن، جای می‌گرفت، مانند رهبری «کاریزماتیک» امام خمینی ره در انقلاب اسلامی.

تحقق مشروطه اولین خواست مشروطه‌خواهان و دست‌نایافتنی‌ترین خواست بود؛ لذا بعد از صد سال هنوز مشروطه، راهبردی‌ترین راه در عرصه سیاست ایران است.

آنچه از مشروطه کردن قدرت، سهل‌الوصول‌تر بود و تا حدی روشن‌فکران را راضی و با حکومت همراه می‌کرد، شکل دادن یک موج مدرنیزاسیون بود تا، خلاء مشروطه را جبران کند. مانند دوره پهلوی، که هر گاه بعد مشروطه رژیم کم می‌شد، جنبه مدرنیزاسیون سرعت می‌گرفت.

نتیجه: ایران هنوز نیازمند مشروطه است. مدرنیته جایی برای دین نمی‌گذارد. شیخ فضل‌الله درست فهمید.

## ● اشاره

۱. چنان‌که نویسنده محترم اذعان می‌کند، لیبرالیسم، بر اصولی بنا شده است که در عمل، دین و باورهای دینی را به حاشیه می‌راند. از باب نمونه لیبرالیسم، بر امانیسم یعنی خدایی انسان در زمین بنا شده و این باور با مبانی معرفتی جامعه‌ای که توحید و وحی پایه مهم آن جامعه است، در ستیز می‌باشد. با این توضیح، این سؤال مطرح می‌شود که، آیا به راستی مردم ایران می‌توانستند مشروطه‌خواه به معنی غربی آن بوده باشند؟ و آیا به راستی آغاز تحولاتی که به مشروطه و سپس استبداد پهلوی انجامید، مشروطه‌خواهی و درخواست‌های به اصطلاح مدرن بود؟ این مسلم است که، مردم نهضت مشروطیت را پشتیبانی کردند، اما باید گفت «جریانی که به نام مشروطه در تاریخ کشورمان معروف شده، خود به لحاظ زمانی، مسبوق به نهضتی اصیل، اسلامی و مستقل است، که رهبری آن به عهده علمای دین (بالاخص شیخ فضل‌الله) قرار داشت و مقصد عمده‌اش نیز تأسیس عدالتخانه بود.

۲. نکته‌ای که در تحلیل‌های خود باید به آن توجه کنیم، تفاوت غرب در دوران مشروطه و حال آن، در آغاز انقلاب اسلامی و آشفتنگی فکری غرب در زمان ماست. غرب مشروطه با تمام استعمارها و استعمارهایش، خود را یک اصلاح‌گر جلوه می‌داد؛ ولی بعد از مشروطه و در پی آن پهلوی، روی دیگر غرب و چهره واقعی آن، برای مردم آشکار شده بود؛ لذا طیف مدافع‌الگوهای غربی در جریان انقلاب، جایی برای ظهور و بروز نداشت،

چنان‌که در تظاهرات انقلابی مردم، حتی آنان که اعتقادی به باورهای دینی نداشتند هم‌نوا با مردم تکبیر می‌گفتند. در دوره‌ای که غرب در پایان راه تجدد و مدرنیته، به بن‌بست رسیده، بسا ساده‌لوحانه است، اگر بخواهیم تجربه شکست خورده غرب را، الگویی مترقی معرفی کنیم.

۳. پیروزی امام خمینی علیه السلام در انقلاب و قرار گرفتن ایشان در مقام رهبری انقلاب، هرگز به معنای «تضعیف تدریجی نهاد سنت و یا بازتولید آن در قالب‌های تعریف شده سیاست مدرن» نیست و شکل‌بندی اندیشه ولایت فقیه نیز یک قالب مصلحتی برای هم‌نوایی با برخی ساختارهای مدرن نبود، تا به باز تعریف سنت تعبیر شود، بلکه اندیشه‌ای ریشه‌دار در آموزه‌ها و اعتقادات شیعی بود، که با توجه به تجربه صد ساله روحانیت در فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی، صورت اجرایی یافت. امام خمینی علیه السلام دریافته بود، سلطنت مشروطه، حتی با تفسیر بومی و مشروع آن، نتیجه نخواهد داد؛ از این رو، پا را از قدر مقدور زمان مشروطه فراتر نهاده، «جمهوری اسلامی» که طرحی بومی و ریشه‌دار در بنیادی‌ترین اندیشه‌های شیعی یعنی نبوت و امامت بود، را مطرح کرد.

۴. گرایش و دلبستگی مردم به امام خمینی علیه السلام، نه به سبب کاریزما بودن ایشان که به دلیل افکار و اندیشه‌های وی بود و به بیان شهید مطهری (ره): «اگر امام پیشوای مذهبی نمی‌بود و اگر مردم ایران در عمق روحشان یک نوع آشنایی و انس و الفتی با اسلام نداشتند و اگر عشقی که مردم با خاندان پیامبر دارند وجود نمی‌داشت و اگر نبود که مردم حس می‌کردند که این ندای پیامبر صلی الله علیه و آله و ندای حضرت علی علیه السلام و یا ندای امام حسین علیه السلام است که از دهان این مرد بیرون می‌آید، محال بود نهضت و انقلابی به این وسعت در مملکت ما بوجود آید»<sup>۱</sup>.

۵. در پایان با توجه به تضاد سنت و روشن‌فکری از یک سو و تضاد مبانی معرفتی روشن‌فکری و الگوهای غربی با باورهای دینی جامعه اسلامی از سوی دیگر و اعتراف نویسنده مقاله، به درک صحیح شیخ فضل‌الله از این تضاد و ناسازگاری بدست می‌آید که: الف) سخن گفتن از میانجی‌گری روشن‌فکران متدین و روحانیون روشن‌اندیش برای کنار گذاشتن اختلافات و توجه دادن به اهداف اصلی جنبش مشروطه، بی‌معناست چرا که دو طیف، هیچ هدف مشترکی نداشتند تا بر اساس آن با یکدیگر متحد شوند.

ب) معرفی مشروطه‌خواهی غربی، به عنوان خواست صد ساله در ایران یا از ناآشنایی نویسنده از مردم و خواست‌ها و باورهای آنها حکایت دارد و یا تلاشی شکست خورده برای مطرح کردن نزاعی بی‌حاصل در جامعه دینی ایران است. تلاشی که در کنار گرایش‌های سیاسی در ده ساله گذشته، این‌گونه نوشته‌ها را از یک اثر علمی به اعلام موضعی سیاسی به گروهی خاص تقلیل می‌دهد.

۱. مرتضی مطهری، پیامون انقلاب اسلامی، ص ۴۰

ج) گذشته از نقدهایی که بر مشروطه‌خواهی وارد است، ادعای چنین درخواستی از سوی مردم در زمان فعلی، مشتمل بر ادعایی دیگر و آن وجود حکومتی مستبد است، که مشروطه کردن آن، آرزوی دیرینه نویسنده معرفی می‌شود و این ادعا از سوی کسانی که دخالت مردم را نقش‌آفرین می‌دانند، نوعی حق‌ناشناسی مردم است و این نادیده گرفتن و بی‌اعتنایی به خواست مردم توانی است که، مردم از بی‌اعتنایی به آموزه‌هایی که آن را باور ندارند باید بپزدازند.

